

مرزپرگهر افشایم کند: دهی برگز قتل یها ی حکومت

بخش پنجم

اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی 1379/1/10 خورشیدی،

**در زمینه ی نقش خود و دیگران در قتل های حکومتی (زنجیره ای) پاییز 1377 خورشیدی**

*اشتباهات دستوری و نوشتاری در متن را ویراستاری نکرده ایم*

یرانتز های رنگی داخل متن از مرزپرگهر می باشد

برای آگاهی از اسامی اصلی و برخی از سوابق آنها به فهرست های (الف - ث) و برای آگاهی از برخی اصطلاحات فنی یا امنیتی به بخش واژه نامک مراجعه نمایید

نام سازمانی اداری: صادق-صادق مهدوی

نام ساختگی در بازجویی اولیه: جمال رضایی

پرسنل معاونت امنیت اداره ی چپ، مسئول اداره ی چپ نو

متولد 1340

نام پدر: علی اصغر

نام مادر: مریم

شماره شناسنامه: 45204

تحصیلات: دیپلم

کارمند وزارت از تاریخ 1361/8/12

اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی 1379/1/10

س: شما متهم به آمریت در قتل ها هستید. هر توضیحی دارید بیان کنید.

ج: آقای سید مصطفی کاظمی (موسوی) در تاریخ 18/8/77 گفته بودند به اتفاق خدمت دری (حجت الاسلام قربانعلی دری نجف

آبادی-وزیر وقت اطلاعات) برویم و از آن جمله در خصوص برخورد با برخی از افراد صحبت شد. آقای موسوی ضمن اینکه قائم مقام معاونت امنیت بودند مسئولیت اداره کل بررسی معاونت را نیز به عهده داشتند و در حقیقت حوزه ماموریتی ایشان برای مسئولین زیربط خط مشی و هدف گذاری بود.

در آن زمان من مسئولیت اداره چپ نو را داشتم. روز 21/8/1377) حوالی ساعت 17 موسوی تلفنی گفت: روز 22/8/1377) ساعت 9:30 حوالی منزل وزیر(اطلاعات) منتظر شما هستم تا نزد ایشان برویم. راس موعد به داخل منزل وزیر رفتیم. صحبت شروع شد تا ساعت 10:40 به طول انجامید. آقای موسوی از مناقضین شروع کرد، ادامه بحث را من پیگیری کردم. محور بحث روی طیف جمهوری خواهان دمکرات بود که گروههای چپ نو، نیروهای ملی و مذهبی، ملیون مرتد، لائیک ها سازمان جمهوری خواهان ملی، سازمان سوسیالیست ها، منفردین چپ و ملی دمکرات ها، منتقدین درون نظام دیدگاههای آنان را تشریح کردم و در جمع بندی به نزدیکی روز به روز جریانات مذکور اشاره داشتم. آقای دری گفتند در معاونت امنیت کار نمی شود. این آگاه(آگاهی؟) عمومی نیست، این حاج حمید (معاونت وقت امنیت) کارها را ول کرده اهل کار نیست آقای خاتمی نظرش به این بود که خلیل (قائم مقام وقت معاونت ضد جاسوسی) مسئول امنیت شود. ما آقای سردی را گذاشتیم حالا اینجوری در آمده است. خودیها و غیر خودیها علیه نظام اند، به میدان آمده اند و میدان دارهای اصلی همین خودیها شده اند. همه حرفهای دیگران را اینها بسیار تندتر و جدی تر میزنند. من الان نگران آن هستم روزنامه خرداد در بیاید. همه نظاره گر شده ایم، اینها می خواهند این مردم را بگیرند مگر همین منتظری نبود. چقدر با او صحبت کردم (ظاهرا می گفتند در پیش روی او گریه کرده) نتیجه نداد. یک عده مانند محسن آرمین ها حالا به صحنه آمده اند، معلوم نیست وضع چطور خواهد شد. آقای هاشمی در پس دیداری با خاتمی از اینکه مناسبات خاتمی با رهبری رو به بهبود است اظهار خوشحالی کرده و گفته بیشتر رفت و آمد کنند.

آقای دری(حجت الاسلام قربانعلی دری نجف آبادی-وزیر وقت اطلاعات) تقریبا تمام مطالبی را که من خدمتان عرض کردم در این جلسه یادداشت کرد ظاهرا پس از دستگیری من و موسوی (77/10/9) که به هنگام تحقیق نیازی(حجت الاسلام محمد نیازی رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح مسوول پرونده قتل های حکومتی) از دری(اطلاعات) وزیر یادداشت های تهیه شده را به ایشان

داده بودند و به پرونده الصاق شده علی ایالحال قرار شد پیگیری حذف جمعی از عناصر بر جسته لائیک داخل کشور بر اساس آن چارچوبی که در جلسه مطرح شد آغاز شود از این به بعد یعنی مورخه 77/8/22 آقای موسوی در انجام این عملیات تحت مسئولیت مستقیم دری قرار داشتند و در حقیقت من رابط ایشان یعنی موسوی با تیم های عمل کننده بودم و در پایان هر عملیات شرح را بلافاصله می دادم.

من امر قتل ها نیستم. هیچیک از مباشرینی که افراد فوق الذکر را به قتل رسانده اند به لحاظ اداری تحت مسئولیت من نبوده اند اساساً موقعیت شغلی من در حدی نبوده که بتوانم دستور قتل بدهم.

دربوش فروهر در پی ضربات کاردی که آقای جعفرزاده (پرسنل اداره عملیات امنیت) بر قفسه سینه نامبرده وارد کرده به قتل رسیده است. جعفر زاده تحت مسئولیت محمد عزیز پور بوده (عزیز پور مسئول اداره عملیات امنیت بوده است) عزیز پور نیز تحت مسئولیت آقای مجید رسولی قرار داشته (رسولی مدیر کل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت بوده است) از آنجا که موسوی قائم مقام معاونت امنیت بوده است آقای حمید رسولی دستور را پذیرفته و به زیر مجموعه خود یعنی اداره عملیات ابلاغ کرده است.

قتل پروانه اسکندری نیز به همین شکل بوده است. قتل مشارالیه توسط آقای محسنی انجام گرفته. او یکی از پرسنل تحت امر محمد عزیز پور می باشد. محسنی مانند جعفر زاده به دستور عزیز پور اقدام به چنین کاری کرده است. به هر حال با عنایت به اینکه عزیز پور دستور انجام این دو قتل را از حمید رسولی گرفته و رسولی نیز از آقای موسوی دریافت کرده. من نمی توانسته ام به مباشرین امر به قتل محمد مختاری و پوینده توسط رضا روشن (یکی از پرسنل معاونت امنیت) که خفه و به قتل رسیده اند، رضا روشن بوده که با تتگ کردن طناب دو فرد یاد شده را از پا در آورده است.

رضا روشن تحت مسئولیت من نبوده و با حقیر مناسبتی به لحاظ اداری ندارد. رضا روشن بنا به دستور موسوی در این عملیات ها شرکت کرده و این دو قتل را به دستور موسوی انجام داده است.

آقای رسولی حتی برای انجام یک کار ساده اداری با امضاء مدیرکل (یعنی آقای محمد صداقت) انجام می داد. من در سالهای 70 که مسئولیت اداره کل پشتیبانی عملیاتی به عهده آقای رسولی بوده به لحاظ انجام کارهای اداری با وی دچار مشکل بودم و به سهولت هرکاری را انجام نمی داد. من در رابطه با قتل 4 نفر یاد شده از دو نفر خواستم که در این عملیات ها به عنوان نیروی پشتیبانی (مانند رانندگی) همکاری نمایند یکی از این دو نفر اصغر سیاح بوده. او به لحاظ اداری تحت مسئولیت حقیر قرار داشته و تنها در قتل پوینده بوده وزیر دستور چنین کارهایی را داده. آقای موسوی مسئول ما می باشد و اصغر سیاح به خوبی آگاهی داشته. اداره ما یک اداره موضوعی است که من نمی توانم سر خود بدون دستور مسئولین دستور انجام قتل کسی را بدهم. فرد دوم شخصی به نام خسرو

براتی یکی از همکاران اداره چپ نو بوده است. او سالها به عنوان منبع کار می کرده و چنانچه اطمینان پیدا نمی کرد وزیر دستور داده امکان نداشت به صرف در خواست من برای شرکت در دو فقره قتل مختاری و پوینده حاضر شود.

متذکر می شوم خسرو براتی در دو قتل مختاری و پوینده نقش راننده را داشته و در بالا و پایین گذاشتن جسد از اتومبیل با تیم مربوطه همکاری کرده و اصغر سیاح نیز فقط در ماجرای پوینده رانندگی یک دستگاه پژو را به تنهایی (یعنی بدون سر نشین عهده دار بوده است) (این اتومبیل مربوط به معاونت اطلاعات مردمی بوده که توسط علی ناظری به صحنه عملیات آورده شده است و چون در عملیات پوینده از یک دستگاه اتومبیل دو مربوط به یکی از منابع اداره چپ نو استفاده گردیده بود. اصغر سیاح آن را به دنبال خودرو مورد استفاده در عملیات حرکت می داده.)

این دو نفر یعنی سیاح و براتی فقط در این عملیاتها شرکت داشتند و هیچکدام مباشر نبودند.

#### اظهارات مهرداد عالی خانی در بازجویی مورخ 1379/01/12

**(س):** خطاب به عالیخانی: نحوه قتل فروهر و همسرش را شرح دهید.

(ج): روز دوشنبه 77/8/25 آقای موسوی طی دیداری با من پرسید چه کسی را در برنامه کار (برای اولویت در حذف) قرار بدهید. من در جلسه 8/22/80 به آقای دری به وضعیت فروهر و حزب ملت (ملیون مرتد) اشاره کرده بودم و توضیح دادم همان نیروهای جبهه ملی که در سال 60 مرتد اعلام شدند بخشی از آنان مانند فروهر با تغییر نام جریان سیاسی خود چگونه توانسته موجودیت پاره ای از آن نیروها را حفظ کند و هم اکنون در شرایط حاضر این چنین در صحنه به عنوان نیروئی از نیروهای اپوزیسیون فعال حاضر باشد و یکی از سر پل های فعالین سیاسی خارج با داخل کشور و بالعکس قرار گیرد. به آقای موسوی گفتم فروهر را در الویت بگذارید اگر بشود به آدرس و سایر اطلاعات مورد نیاز دسترسی پیدا کرد می توانیم تدارک کار او را ببینم موسوی گفت من ترتیبش را می دهم او تا روز چهارشنبه 8/27/80 با بهانه این که آقای سمرمدی دستور داده که اداره کل بررسی (همان اداره ای که مسئولیت آن بر عهده موسوی بود) عملکرد 6 ماهه اول هر اداره کل در سطح معاونت امنیت را بررسی نماید از اداره کل راه (راست) می خواهد سوابق و پرونده های در دست اقدام و جاری را به همراه مسئولین موضوعات سریعاً نزد او راهی کنند - آقای رحیم محمدی (مسئول موضوع حزب ملت ایران) با چندین زونکن (پوشه یا کلاسور بزرگ حاوی مجموعه پرونده ها و اسناد مربوط به یک موضوع) نزد موسوی حاضر می شود و موسوی ضمن در خواست این که فعلاً سوابق پیش او بماند ضمن سخن گفتن با رحیم محمدی تمامی جزئیات فروهر را مورد پرسش قرار می دهد آدرس فروهر واقع در خیابان هدایت را به من داد و اشاره کرد که دفتر حزب ملت در طبقه اول ساختمان مسکونی اوست و برنامه دیدارهای عمومی و ساعت کار او چگونه است. آقای موسوی اطلاعات کافی از رحیم

محمدی گرفته و از تاریخ 8/27/ تاکید کرد که لازم نیست خودت دنبال هر کاری راه بیافتی آدرس ها را به عملیات بده تا پی گیر شوند و تسریع شود. روز چهارشنبه حدود ساعت 19 مورخ 8/27 به اتفاق اصغر سیاح آدرس فروهر را در میدان اختیاریه به عزیزپور دادم. یک حکم قضائی جعلی نیز به او دادم این حکم جعلی برگ کاغذی بود که از فرم های چاپی دادستانی انقلاب اسلامی سابق و به مهر دادستانی مهور بود. این نوع سر برگ های جعلی از جمله وسائلی بود که سالها در اداره ما نگهداری میشد و مورد استفاده کاری قرار می گرفت. مهور شد(شده). این کار توسط ایرج آموزگار یکی از پرسنل اداره چپ نو تحت مسئولیت من صورت گرفت مقرر شد نیروهای اداره عملیات امنیت با مسئولیت عزیزپور روی آدرس منزل فروهر مستقرشوند تا چنانچه سوژه بیرون از منزل رویت شد در فرصت مناسب او را ربوده و بلافاصله مرا مطلع نمایند تا پس از آن او را جهت حفظ(حذف) از طریق تزریق دارو به منزل همکار غیر وزارتی (نوید رضائی)انتقال بدهیم (شایان ذکر است آقای موسوی روز یکشنبه 8/24 از آقای رسولی (مدیر کل پشتیبانی امنیت) خواسته بود هماهنگی های لازم را با اداره عملیات بکند تا آنها اقدام به حذف سوژه های معرفی شده بکنند. آقای رسولی محمد، عزیز پور(را) به آقای موسوی وصل می کند - آقای موسوی پس از صحبت با رسولی برای ساعت 16:30 با محمد عزیز پور در اتوبان جهان کودک مقابل ورزشگاه شهید کشوری قرار گذاشته موسوی حدود ساعت 16:15 به اطاق محل کار من آمد و با اتفاق نزد عزیز پور برویم آنجا داخل ماشین عزیز پور شدیم. موسوی سوال کرد رسولی با شما صحبت کرد؟ گفت: بله موسوی اظهار داشت قرار است عده ای را بزنیم. هماهنگی ها را منبع صدق خواهد کرد(یعنی نویسنده خود این متن، مهرداد عالیخانی). هر چه گفت انجام دهید و از این تاریخ 77/8/24 اداره عملیات امنیت منتظر دریافت آدرس و اطلاعات مربوط به سوژه ها بود - محمد عزیز پور پرسنل تحت امر خود را روز پنجشنبه 8/28 روی آدرس فروهر مستقر کرده بود. روز شنبه 77/8/30 نیز از صبح کنترل را آغاز می کند موسوی مرا روز شنبه 8/30 دید. نتیجه کار را خواست. عزیز پور را ملاقات کردم او گفت از روز پنجشنبه تا الان فروهر یک بار مشاهده شد منتهی از اطراف محل سکونت خود دور نشده تا بتوان ریود و بچه ها کماکان مستقر هستند. نتیجه دیدار با عزیزپور را به موسوی گفتم. آقای موسوی اظهار داشت: نه لازم نیست بیرون از منزل منتظر باشند بروند داخل منزل کار خودش و زنش را تمام کنند. همین امروز این کار را انجام دهند. گفتم: هر دو نفر را که با آمپول در یک لحظه امکان حذف نیست موضوع روشن می شود. موسوی گفت همین امروز بروند داخل منزل خودش و زنش را با کارد بزنند. معطل نشوند امروز کار را تمام کنند. آقای موسوی یکی دو بار روی این موضوع تاکید کردند که فروهر بدون زنش فایده ندارد چون 70% از فعالیت آنها مربوط به زن فروهر است. مجددا محمد عزیزپور را مقابل ورزشگاه کشوری دیدم نظر موسوی را گفتم و محمد عزیزپور گفت همینطور که گفته عمل می کنیم فقط باید خودت همراه ما باشی.

برای ساعت 21:30 قرار گذاشتیم هم چنین با خسرو براتی - ایرج آموزگار - اصغر سیاح - امیر اکبری (پرسنل اداره چپ نو) برای حول و حوش ساعت 21 در اطراف هتل مرمر قرار گذاشتیم در نظر گرفته بودم هنگامی که نیروهای عزیزپور مشغول قتل می شوند اینان اسناد و مدارک قابل استفاده حزب را جمع آوری و به هنگام خروج آنها را خارج کنند تا مورد استفاده اطلاعاتی قرار بگیرند. در فاصله تنظیم تا اجرای قرارها به طور اتفاقی یک کار اداری پیش آمد لذا قرار شد همه افراد را در ساعت 22:30 در ضلع جنوبی بیمارستان امیراعلم ملاقات کنم در ساعت یاد شده خود را به پرسنل اداره عملیات رسانیدم و عزیزپور، فلاح و مسلم را دیدم. فلاح (از نیروهای اداره عملیات) اشاره کرد امشب دیر شده وخواست انجام آن را به بعد موکول کند عزیزپور اظهار داشت امشب کار را تمام می کنیم. آقای موسوی در بعد از ظهر شنبه به من (صادق) گفت هر ساعتی تمام شد به تلفن من زنگ بزن آن را نمی بندم منتظر هستم. آخرین وضعیت محل و تردد ها را سوال کردم. مسلم گفت: امروز خانمش با یک رنو تردد داشته و شماره ماشین همسر فروهر را کف دستش نوشته بود. به هر سه نفر که کنار من ایستاده بودند گفتم سعی می کنیم همین امشب کار را تمام می کنیم با پوشش اداره آگاهی مراجعه می کنیم و موضوع مراجعه را بررسی پلاک ماشین و بازدید اسناد خودرو را اعلام خواهیم کرد. مسلم گفت من طرز صحبت کردن با فروهر را میدانم چون با او قبلا برخورد داشتم خیلی مودب است و باید با او با احترام صحبت کرد قرار شد ابتدا من و مسلم به درب منزل مراجعه و سپس سایر نیروها وارد منزل شوند (به علت نبود وقت کافی از بردن پرسنل اداره چپ نو به داخل منزل صرف نظر کردم چون پیدا کردن آنها در آن حوالی و توجیه مسائل نیاز به وقت بیشتری داشت در ضمن عزیزپور هم راغب به آمدن افراد دیگری غیر از پرسنل خودش به داخل منزل نبود) حدود 5 دقیقه صحبت ما با تیم عملیات بطول انجامید بعد حرکت کردیم حدود 5 دقیقه در کوچه فروهر بالا و پایین رفتیم خانمی دم درب منزل او ایستاده بود مسلم زنگ در را زد خانم فروهر گوشی اف.اف را برداشت سوال کرد: بله؟ مسلم خیلی مودبانه سلام داد و اظهار داشت رضایی هستم از اداره آگاهی در رابطه با رنوی شما مساله ای پیش آمده لازم است چند دقیقه جناب آقای فروهر را ببینم. گفت: الان می آید. بیش از 6 یا 7 دقیقه طول کشید ولی خبری نشد. مسلم دوباره زنگ را زد خانم فروهر گفت: بله؟ مسلم گفت: تشریف نیاوردند - خانم فروهر گفتند: داشتند لباس می پوشیدند و آماده می شدند الان می آیند ساعت حدود 22:50 بود که فروهر درب حیاط را باز کرد. سلام و احوال پرسی کردیم. مسلم سوال کرد: این شماره مربوط به ماشین شماست؟ فروهر شماره ماشین را حفظ نبود. ماشین در پشت سرش قرار داشت. شماره را مطابقت داد گفت: بله. مسلم حکمی را که مربوط به خودش (احتمالا صادره از نیروی انتظامی) بود را به رویت فروهر رسانید و گفت: اسناد و مدارک ماشین را می خواهیم ملاحظه کنیم. پروانه روی پله ها ایستاده بود و به حرفها گوش می کرد فروهر همسرش را صدا کرد و گفت: اسناد و مدارک را بیاور تا آقایان آن را ببینند. بلافاصله شروع به تعارف برای رفتن ما به داخل منزل کرد که من و مسلم داخل شدیم و لای در را باز گذاشتیم تا سایرین پس از ما وارد شوند- فلاح قبل از این که ما پای روی

پله ها بگذاریم داخل حیاط شد و به من گفت همسایه بغلی از پنجره نگاهی به درب حیاط فروهر انداخت و متوجه آمدن ما شد بعد معلوم شد که اشتباه کرده است. گفتم تا زمان انجام کار قدری معطل می کنیم تا چنانچه کسی سر رسید مساله ای پیش نیاید.

فروهر من ، مسلم و نیز فلاح را به اطاق محل کار خود برد. فروهر رفت پشت میز خودش نشست. مسلم در روی صندلی کنار میز (مربوط به مراجعه کنندگان) قرار گرفت من مقابل صورت فروهر و فلاح در سمت راست من نشست. خانم فروهر در پائین اطاق روی یکی از صندلی های میز جلسه قرار گرفت و با دقت ما را نگاه می کرد. مسلم گفت: با اتومبیل شما سرقتی صورت گرفته. چه کسانی غیر از شما از ماشین استفاده کردند؟ همسر فروهر گفت: این ماشین در اختیار کسی نبوده و من از آن استفاده می کنم. مسلم گفت: کسی بدون اطلاع شما استفاده نکرده است؟ آیا به هیچ عنوان در اختیار کسی نبوده یا به تعمیرگاه تحویل نداده اید؟ پروانه اظهار داشت حدود سه ماه قبل این ماشین در تعمیرگاه بوده و ما از استفاده احتمالی آن بی خبر هستیم. مسلم اظهار داشت در سرقت صورت گرفته یک شیئی ملی ربوده شده و موضوع بسیار با اهمیت است همه همدیگر را نگاه می کردیم حرفهای مسلم تمام شده بود. به فروهر گفتم: همان طور که همکارم گفت ما به دلیل اهمیت موضوع مزاحم شده ایم البته از این که شما و خانواده تان در این کار مستقیم یا غیر مستقیم دخالت نداشتید ظنی نیست. اما به هر حال پرونده ای مفتوح است و بنا به ضرورت باید تحقیقات صورت گیرد به همین جهت حکم بازرسی منزل را صادر کرده اند. در این وقت مسلم حکم جعلی را از کیف جیبی خود در آورد و در بین صحبت های من و فروهر ارائه داد که فروهر با دقت تمام آن را خوب مطالعه کرد. به فروهر گفتم: مسلما این شیئی در این منزل نیست و این بازرسی سزاوار شخص شما که از چهره های ملی ایران هستید نمی باشد اما ضرورت وجود صورت جلسه ای از این بازرسی منزل در پرونده (به دلیل این که بهر حال شما صاحب وسیله نقلیه می باشید) هست. فروهر گفت: مانعی ندارد. بازرسی کنید. به فلاح گفتم: با خانم فروهر از بالا شروع کنید. فلاح به اتفاق پروانه از اطاق خارج و به طبقه بالا رفتند. دیگر پرسنل عملیات که به داخل حیاط آمده بودند با رفتن پروانه به طبقه بالا یک به یک وارد ساختمان شدند و به فلاح پیوستند و مسلم نیز از درب اتاق خارج شد. من فروهر را به صحبت گرفتم. فلاح بدون اینکه فروهر متوجه شود به من اشاره کرد او را به اتاق روبرو (پذیرایی بیاور) از فروهر خواستم به اتاق روبرو برویم، از جای خود حرکت کرد و به پذیرایی رفتیم. صحبت ها ادامه پیدا کرد، فلاح مجددا اشاره کرد او را به اتاق قبلی بازگردانم. ساعت حدود 23:30 بود. از فروهر خواستم به اتاق محل کارش بازگردیم. پرسنل عملیات صندلی را در دهانه ورودی اتاق گذاشته بودند. فروهر هدایت به نشستن روی این صندلی شد و روی صندلی نشست و من در مقابل او قرار گرفتم. همه چیز از قبل آماده شده بود ناگهان هاشمی (هاشم) از پشت سر مواد آغشته به بیهوشی را جلوی دهان او گرفت. عصا از دست فروهر افتاد. دستهای او را گرفتند بلافاصله از هوش رفت. محمد اثنی عشر (پرسنل اداره عملیات امنیت) از من خواست از اتاق خارج شوم تا فردی که قرار است فروهر را با کارد از پای در آورد نبینم. من از اتاق بیرون رفته و به طبقه بالا مراجعه کردم دیدم در بالای اتاق همسر فروهر بیهوش شده و سرش در دستان صفایی (یکی از پرسنل عملیات) قرار دارد. ظاهرا صفایی برای بیهوشی به هاشم

کمک کرده بود. پس از آنکه قرار می شود هاشم برای بیهوش کردن فروهر به طبقه پائین باز گردد، ادامه کار بیهوشی پروانه (گرفتن دهان او) به صفایی واگذار می شود. ناگهان دیدم فلاح (سر تیم این عملیات) دو کارت با خود همراه دارد و در همان وضعی که صفایی سر پروانه را روی پای خود داشت محسنی (یکی دیگر از پرسنل اداره عملیات) یکی از کاردها را از فلاح گرفت و ضمن قرار گرفتن در کنار پروانه اسکندری شروع به زدن ضربات کارت به قفسه سینه او نمود. به پائین برگشتم دیدم کار فروهر نیز روی همان صندلی یاد شده تمام شده و با ضربات کارت (توسط جعفرزاده یکی از پرسنل اداره عملیات) از پا در آمده است.

حدود 23:40 تمام کارها تمام و در صدد خروج از منزل برآمدیم. افرادی که در این عملیات شرکت داشتند. فلاح، محمد اثنی عشر، محسنی، صفایی، مسلم، هاشم و جعفرزاده بودند و عزیزپور در سر خیابان نزد پرسنل اداره چپ نو قرار داشت.

بعد از قتل فروهر و همسرش عزیزپور و بچه های اداره چپ را در مقابل پمپ بنزین خیابان شهید سپهبد قرنی دیدم و از آنها جدا شدم. بنا به درخواست قبلی آقای موسوی، زنگی به تلفن دستی او زدم و گفتم کار تمام شده است. بلافاصله سوال کرد: هر دو را؟ گفتم: بله. پرسید: قطعی تمام شد؟ تاکید کردم: بله. گفتم: همین الان به اینجا (منظور مقابل منزلش بود) بیا. ساعت حدود یک بامداد بود گفتم: هوا سرد است. من هم موتور دارم. فردا هم را ببینیم. گفتم: نه همین الان راه بیافت بیا اینجا. قرار شد همان شب او را ملاقات کنم و گزارش مربوطه را ارائه کنم. حدود ساعت 1:20 به سر کوچه منزل آنها (واقع در محله فرمانیه) رسیدم. لباس پوشیده در سر کوچه حاضر بود. به این دست خیابان آمدم و حدود 20 دقیقه ای من شرح کامل ماجرا با جزئیات بیان کردم. حتی سوال کردند چه کسی با کارت زد؟ گفتم فروهر را ندیدم ولی محسنی همسرش را زده است.

### **خلاصه عملیات یاد شده:**

افراد شرکت کننده در صحنه

- 1- صادق** - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - رابط آقای موسوی.
- 2- محمد عزیزپور** - مسئول اداره عملیات امنیت - دستور به زیر مجموعه خود جهت انجام دو فقره قتل یاد شده - هدایت تیم (بیرون از منزل)

**3- مسلم** - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی امنیتی - اداره عملیات

**4- صفایی** - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی امنیتی - اداره عملیات



**5- محمد اثتی (عش)** - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی امنیتی - اداره عملیات

**6- هاشم (هاشمی)** - پرسنل معاونت امنیت (مسئول بیهوشی)

**7- محسنی** - ضارب پروانه اسکندری

**8- فلاح** - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی عملیاتی - اداره عملیات - سر تیم عملیات

**9- جعفرزاده** - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی عملیاتی - اداره عملیات - ضارب داریوش فروهر

---

1-1 صادق (یعنی خود نویسنده این متن: مخرداد عالی خانی) در این عملیات تحت مسئولیت موسوی قرار داشته و کارهای ذیل را انجام داده:

\* آدرس و اطلاعات مربوط به فروهر را از موسوی در تاریخ 8/27 گرفته و به محمد عزیزپور داده است.

\* یک فرم چاپی مربوط به دستگیری و بازرسی منزل مهمور به مهر جعلی در اختیار عزیزپور قرار داده

\* ساختن سناریو ورود به منزل توسط او

\* صادق به همراه مسلم وارد منزل فروهر می شود و این دو زمینه و امکان ورود سایر پرسنل عملیات را به داخل منزل فراهم می کنند.

\* مشغول کردن فروهر به صحبت ( به هنگامی که نیروهای عملیاتی سرگرم بیهوش کردن پروانه اسکندری بوده اند) به عهده صادق بوده.

\* بخشی از هدایت پروانه اسکندری به طبقه بالا به واسطه صادق انجام پذیرفته

\* هدایت فروهر به جهت نشستن روی صندلی به واسطه صادق صورت گرفته

\* نتیجه عملیات تلفنی و سپس ساعت 1:30 حضوراً به موسوی داده شد.

## اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی مورخ 1379/2/4

در تاریخ 1377/9/9 آقای موسوی نزد دری می‌رود و در مورد قتل داریوش فروهر و همسرش گزارش می‌دهد. موسوی پس از این دیدار به من گفتند: فعلا کار کانون(کانون) را انجام بدهید (یعنی این موضوع در اولویت قتل‌ها قرار گیرد) موسوی تاکید کرد هر چه سریعتر شروع کنید. موسوی در همان تاریخ منزل آقای حقانی (مدیر کل پشتیبانی معاونت اطلاعات مردمی) می‌رود. - توضیح:

اینکه پیگیری کار اطلاعاتی روی عناصر فرهنگی از جمله کانون(کانون) در حوزه فعالیت‌های معاونت اطلاعات مردمی قرار داشت-آقای موسوی برنامه حذف را با حقانی در میان می‌گذارد و می‌گوید: من بگویم کافی است یا دری هم باید بگوید؟ حقانی می‌گوید: شما بگویید کافی است و قرار می‌شود همکاری حقانی با ما آغاز شود. حقانی گفته بود می‌تواند از منزل امن، خودرو و نیرو در اختیار ما قرار دهد عملا نیز چنین کرد. 7 جلد پرونده از مهمترین سوژه‌های فعال کانون(نویسندگان) گلشیری - منصور کوشان

علی اشرف درویشیان، سپانلو، مختاری، پوینده چهل تن را به واسطه اصغر سیاحی(سیاح) به آقای موسوی تحویل دادم. موسوی پرونده‌ها را زیر میز تلفن خود قرار می‌دهد. اما بعدا آنها را عودت می‌دهد و می‌گوید: نیاز به ارسال پرونده نیست. هر کسی عضو جمع مشورتی باشد مشمول طرح حذف می‌گردد. از هر کدام بخواهید شروع کنید.

قرار شد از مهمترین‌ها شروع شود. شماره تلفن مختاری از طریق یکی از منابع اداره چپ نو با نام مستعار داریوش به دست آمده بود. قرار شد تا روز پنجشنبه 77/9/12 روی آدرس سوژه استقرار پیدا کند(کنیم). خبر به آقای موسوی دادم و با عزیزپور قرار گذاشتم. اعتراض کرد گفت: این کار را سعی کن با زیر مجموعه آقای حقانی و در ارتباط با روشن انجام دهی.

قراری برای 8 صبح مورخه 77/9/12 در خیابان آفریقا - مقابل پمپ بنزین (بین خیابان اسفندیار و خیابان شهید سعید ناصری یا علوی) جهت عزیزپور و نیروهای عمل‌کننده او همچنین رضا روشن، آموزگار و خسرو گذاشته شده بود. خسرو داخل یکی از کوچه‌ها شد (احتمالاً خیابان اسفندیار) و پلاک‌های جعلی را روی تاکسی نصب کرد و سپس به طرف منزل مختاری حرکت کردیم. در سر کوچه (شهید سعید ناصری یا علوی) و مستقر شدیم. عزیزپور دو ماشین نیرو با خودش آورده بود.

حدود ساعت 17 مختاری با لباس اسپرت از کوچه بیرون آمد و از شمال به جنوب خیابان آفریقا حرکت کرد. در این ساعت ناظری و روشن جهت اقامه نماز محل را ترک کرده بودند لذا سریعا به ناظری زنگ زد و خبر دادم سوژه بیرون زد. خودش و روشن را سریع به محل برسانند. مختاری برای خرید در حوالی محل سکونت خود بیرون آمده بود. حدود 20 دقیقه خریدش طول کشید. در حال برگشتن به منزل بود که علی و رضا رسیدند. از خسرو خواستم که تاکسی را در گوشه ای پارک کند، کرد. رضا و علی پیاده به دنبال مختاری راه افتادند. خسرو پشت فرمان پژو نشست و به سمت شمال آفریقا حرکت کرد. من در صندلی جلو قرار گرفتم. یک کوچه مانده به منزلش (در سمت راست خیابان) علی و رضا جلوی او را گرفتند و تحت پوشش پرسنل دادستانی وی را سوار اتومبیل کردند. علی در سمت چپ، مختاری وسط و رضا روشن در سمت راست او روی صندلی عقب نشست.

ناظری در همان ساعت حوالی 13 مورخه 77/9/12 با هماهنگی قبلی قرار شد از یکی از محیط های اداری بهشت زهرا که در اختیار حراست قرار دارد ( چون ناظری مسئولیت **مسئول** حراست بهشت زهرا بود) استفاده شود.

روشن، ناظری و سایر دست اندرکاران طرح الغدير (اعدام منافقین) قبل از شروع عملیات پائیز 77، از این محل مستمرا استفاده می کردند. قرار شد از این محل برای به قتل رساندن مختاری استفاده شود. از طریق اتوبان شهید همت کمربندی جاده مخصوص بهشت زهرا به مقصد برسیم. به جهت طولانی بودن مسیر من با مختاری بحث پیرامون کانون را شروع کردم بعد از اینکه به محل رسیدیم روشن خواست چشمش را ببندد و پیاده شود. ( از زمان سوار شدن خواسته بودیم سرش پائین باشد تا متوجه نشود کجا می رویم) داخل ساختمان شدیم. در همان اتاق اول از وی خواستند روی زمین بنشینند. همه کار را روشن و ناظری تمام کردند. بسیار حرفه ای و مسلط عمل نمودند. ناظری سریعا طناب مربوطه را از کابینت داخل اتاق در آورد مقادیری پارچه سفید برداشت. چشم و دست او را از پشت سر بست. طناب را به گردن او انداخت به روی شکم خواباند و حدود 4 یا 5 دقیقه طناب را تنگ کرد و آنرا کشید در این حالت ناظری دهان سوژه را با یک پارچه سفید گرفته بود تا بدینوسیله از ریختن خون به زمین و ایجاد سر و صدای احتمالی جلوگیری کند.

این دو از روی ناخن ها تشخیص دادند که کار تمام شده سپس ماشین پژو را به شکلی قرار دادند تا صندوق عقب آن مقابل درب این محل قرار گیرد. من و خسرو و روشن جنازه را وسط پتو قرار دادیم و در صندوق عقب گذاشتیم. خسرو پشت فرمان نشست. در جاده افسریه یک مسیر فرعی به کارخانه سیمان تهران منتهی می شد. اطراف آن مسیر خلوتی بود. ساعت حدود 20 ماشین را نگه داشته، جنازه را بیرون گذاشتیم. پس از پائین گذاشتن جسد موسوی زنگ زد نتیجه کار را می خواست. گفتم: دقایقی است خلاص شده و

راهی منزل هستیم. موسوی گفت: بیا امشب همدیگر را ببینیم. من در شهرک آپادانا هستم. قرار شد ساعت 22:15 دقیقه او را در محل مذکور دیده و مشروح گزارش دادم.

افراد

1- صادق - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - رابط آقای موسوی و تیم عملیات.

2- علی ناظری - پرسنل معاونت اطلاعات مردمی - اداره کل پشتیبانی عملیاتی - مسئول اداره عملیات

3- رضا روشن - کارشناس اداره کل التقاط در معاونت امنیت - مباشر قتل محمد مختاری

4- خسرو براتی - همکار غیر وزارتی (منبع) راننده اتومبیل مورد استفاده

### اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی تاریخ 1379/02/10

صفحه ی 1137 پرونده قتل های حکومتی

س- خطاب به مهرداد عالیخانی :نحوه به قتل رساندن محمد جعفرپوینده و نقش خود و بقیه افراد...

ج- بعد از حادثه مختاری و روز بعد از آن تعطیلات از آقای موسوی سوال کرد نفر بعدی چه کسی خواهد بود؟ گفتم اگر بشود پوینده، چون فرد سازمانگر و عنصر با جسارتی در بین کانون (نویسندگان) است و به هر قیمت شده می خواهد کانون علنا فعالیت خویش را بدون اخذ مجوز از وزارت کشور از سر بگیرد و در بین جمع مشورتی، کار سر و سامان دادن به افراد و امور مربوطه را به خوبی انجام می دهد. شماره تلفن خانه و کار او را در اختیار داریم. می دهم تا شما استعلام کنید. شماره تلفن پوینده را از پرونده اطلاعاتی اش استخراج و به هنگامیکه موسوی در خارج از محل کار بود از طریق تلفن همراه به وی داد. نهایتاً موسوی نتیجه را به آموزگار اعلام کرده بود. و از طریق او در اختیار من قرار گرفت . همچنین دو شماره تلفن مربوط به شیرین عبادی به موسوی داده شد که آنها را نیز از طریق آقای رسولی استعلام کرده و نتیجه را به ما منعکس ساخت.

از روز دوشنبه 9/16 ساعت حدود 19 من، خسرو، آموزگار، امیر اکبری، روشن و ناظری به آدرس خیابان قائم مقام فراهانی رفتیم. (پاسخ یکی از استعلام های شماره تلفن های پوینده در خیابان قائم مقام بود.) که به نظر می آمد محل کارش باشد. آن روز از ساعت

19 روی آدرس مستقر شده بودیم. نهایتاً در تاریخ و ساعت مذکور خروج سوژه از آن آدرس رویت نشد. صبح روز سه شنبه 9.17 یک تماس تلفنی با آن محل گرفته شد که معلوم شد او دیگر آنجا شاغل نیست ، لذا قرار شد روی آدرس دیگر وی که مربوط به محل سکونت او میگردد و در میدان انقلاب کوچه ژاندارمری واقع شده مستقر گردیم. بعد از ظهر سه شنبه 9/17 ، روشن، خسرو، منبع مهدی و اصغر هر یک چند ساعتی روی آدرس منزل پوینده مستقر می شوند که سوژه رویت نمی گردد. یک دستگاه اتومبیل دو یکی از منابع اداره چپ نو با نام مستعار "داریوش" که در جریان قتل ها قرار داشت از روز دوشنبه 9/16 در اختیار ما قرار داده بود تا در عملیات از آن استفاده کنیم. مربوط به یکی از بدهکاران به داریوش بود. وسیله فاقد مدرک بود مدارک جعلی درست کرده بودیم. خسرو براتی با مقداری تغییرات ظاهری در بیرون ماشین را آماده کرده بود به درخواست من این اتومبیل را صبح چهارشنبه 9/18 با خود به حوالی منزل پوینده می آورد خسرو براتی بعد از تاریخ 8/23 بنا به درخواست حقیر دو جفت پلاک جعلی اتومبیل تهیه کرده بود. او برای هر جفت پلاک با پرداخت 5 هزار تومان به یک پلاک ساز در حوالی 17 شهریور جنوبی این پلاک ها را تحویل گرفته بود. حدود ساعت 7 صبح چهارشنبه 9/18 با هماهنگی قبلی خسرو، روشن و نیز من و اصغر سیاح در اطراف محل سکونت پوینده مستقر شدیم. زمانیکه من، روشن و خسرو قدری از اطراف درب منزل پوینده دور شدیم تنها اصغر سیاح نگاهش به روی درب بود که متوجه خروج او در ساعت حدود 10 صبح می شود و چون موتور کنار دستش بوده دنبال پوینده راه می افتد و به تعقیب او می پردازد. خسرو متوجه ناپدید شدن اصغر می شود سریع نزد من آمد و موضوع را گفت. قرار شد روشن با موتور سریع حدود آن محل را بگردد تا شاید اصغر و سوژه را پیدا کند که نتیجه نگرفت و برگشت. تلفن ایرج آموزگار نزد روشن قرار داشت منتظر تماس اصغر ماندیم که خبر داد پوینده کجاست.

پوینده پس از خارج شدن از محل سکونت خود، از میدان انقلاب با یک تاکسی به میدان ولی عصر می رود و از آنجا پیاده دست راست خیابان در کریم خان حرکت می کند و وارد خردمند جنوبی می گردد. یک موسسه فرهنگی در دست چپ خیابان قرار داشت. پوینده هفته ای یک روز (چهارشنبه ها) به این محل می آمد. پس از کسب اطلاع از موقعیت پوینده و اصغر و خسرو با دوو و من و روشن با موتور به سوی محل رفتیم و به اصغر ملحق شدیم. ناظری نزد ما آمد و حدود ساعت 10:45 همراه ما شد. تا ساعت 16 محل کار پوینده را تحت نظر داشتیم . سوژه بیرون آمد. ابتدا پیاده به سمت شمال خیابان حرکت کرد. ابتدای خردمند و کریم خان سوار تاکسی شد و به نبش خیابان خردمند انقلاب آمد. می خواست بر اساس قرار قبلی پیش ناشر خود برود. پس از پیاده شدن از تاکسی در سمت چپ خیابان انقلاب (غرب به شرق) پیاده می رفت. جلوی کیوسک روزنامه ایستاد و سپس به مسیر خود ادامه داد. خسرو پشت فرمان دوو بود. من و اصغر را همراه خود تا نبش انقلاب خردمند آورد. از آنجا به بعد من و اصغر پیاده به دنبال سوژه بودیم. ناظری پشت فرمان پژوی عملیات (معاونت اطلاعات مردمی) بود و با رضا روشن همراه شده بود. روشن، من و اصغر پیاده دنبال سوژه قرار داشتیم ناظری و خسرو با ماشین. ناظری پژو را پارک کرد، یک برگ حکم سفید جعلی مهور به مهر دادستانی

انقلاب اسلامی سابق همراه خود برده بودم آن را روی ماشین پژو گذاشته و به اسم محمد جعفر پوینده پر نمودم. خسرو با پیدا کردن بریدگی بر خلاف مقررات راهنمایی دور زد و دست راست خیابان قرار گرفت و آهسته در پی سوژه قرار گرفته بود. الباقی افراد پیاده دنبال پوینده بودند. حکم را به ناظری دادم. در خیابان انقلاب مقابل لاله زارنو جلوی سوژه را گرفتیم. خسرو سریعاً دور زد و در کنار دست روشن و علی ناظری (که برای دستگیری اقدام کرده بودند) قرار گرفت، دو سه جمله با وی صحبت شد. او را سوار دو می کنند و پس از حرکت مرا کمی جلوتر سوار کردند، قرار شد اصغر پژوی عملیات (معاونت اطلاعات مردمی) را سوار و به دنبال دوو بیاید در واقع خسرو راننده دوو، من در صندلی جلو، پوینده در بین روشن و ناظری در صندلی عقب، قرار گرفته بود. طبق برنامه قبلی بنا شد به سمت بهشت زهرا حرکت کنیم حدود 16:30 سوژه سوار ماشین شده بود. از شرق به غرب، به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم. وارد خیابان وحدت اسلامی شدیم، به طرف راه آهن و اتوبان حرکت کردیم و در پایان خود را به بهشت زهرا رساندیم. همان محلی که قبلاً مختاری را برده بودیم. در بین راه به صحبت با پوینده پرداختم، رغبتی نداشت. وقتی به بهشت زهرا رسیدیم هوا روشن بود. باید منتظر تاریک شدن می گردیدیم. نیم ساعت پس از اذان مغرب رضا روشن و ناظری به همان شکل قبلی (یعنی قتل مختاری) کار را تمام کردند. این بار نیز روشن طناب را به گردن فرد تنگ کرد و کشید و سر سوژه در دست ناظری قرار داشت. در پایان کار، ناظری پیشنهاد کرد جهت احتیاط خوب است دقایقی او را آویزان کنیم تا از مرگ قطعی او اطمینان حاصل شود. یک چارچوب فلزی در محوطه سرباز این ساختمان از قبل برای دار آویختن افراد آماده داشتند. ناظری طناب بلندتری به گردن جسد پوینده آویزان کرد و قرار شد من، خسرو و اصغر به روشن کمک کنیم تا جسد دقایقی آویزان قرار گیرد که اینکار انجام شد. اصغر سیاح، من، خسرو و روشن جسد را پایین آوردیم و در بین پتویی که ناظری آماده کرده بود گذاشتیم داخل صندوق عقب دوو. من پیشنهاد کردم جسد او را به حوالی شهریار ببریم. ناظری رانندگی کرد. از کمربندی بهشت زهرا به جاده اصلی شهریار وارد و زیر پل بادامک دست راست داخل جاده فرعی شدیم. اصغر پشت سر ما در پژو حرکت می کرد. حدود صد متر دست راست پل جسد را سریعاً من، خسرو و روشن پایین گذاشتیم. طوری که هر کسی رد شود ببیند. پس از جدا شدن از افراد یاد شده به موسوی زنگ زدم و خبر دادم کار پوینده تمام است. گفت سریع نزد من به درب منزل بیا. حدود 20:30 رفتم و شرح کامل دادم. به پیدا شدن جسد مختاری اشاره کردم. گفتم در بین راه منبع (داریوش) به تلفن دستی من زنگ زد، خبر داد. تحلیل دوستان او (جمع مشورتی کانون) این است که این نوع عمل کردن پیامی از سوی ضاربین دارد. می خواهیم ..... علنی بزنیم. مساله جدی است. وحشت کرده اند. به موسوی گفتم دیگر امکان هیچ حرکتی نیست. با شرایط موجود هیچ سوژه ای سوار ماشین نخواهد شد. مدتی کار را تعطیل کنیم. پذیرفت و از هم جدا شدیم.

خلاصه عملیات: افراد شرکت کننده در صحنه

1- صادق - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - رابط موسوی با تیم عملیات.

2- رضا روشن - پرسنل معاونت امنیت - اداره التقاط - کارشناس - مباشر جعفر پوینده.

3- علی ناظری - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - کاردان عملیاتی (کارشناس)

4- خسرو براتی - همکار اداره چپ نو - غیر وزارتی - راننده عملیات

**1-1 صادق (یعنی خود نویسنده ی این متن:مهرداد عالیخانی)** در این عملیات تحت مسئولیت موسوی قرار داشته و اقدامات زیر را

انجام داده :

- شماره تلفن ها را استخراج کرده و به آموزگار داده تا به موسوی برساند.

- سامان دادن نیروها در صحنه عملیات

- از یک دستگاه دوو در عملیات استفاده شد او از طریق یکی از منابع اداره چپ نو موقتاً تهیه کرده - تهیه سند - کارت ماشین به

درخواست وی

- نتیجه استعلام آدرس بواسطه صادق به پرسنل عمل کننده داده شده

- یک برگ حکم جعلی قضایی تحت عنوان دستگیری تهیه در اختیار ناظری و روشن قرار داده

- پیاده کردن سوژه از اتومبیل در بهشت زهرا - در انتقال جسد به صندوق عقب ماشین - پایین گذاشتن جسد در جاده فرعی شرکت

داشته

- بلند کردن جسد و حلق آویز نمودن و پایین آوردن او برای اطمینان از مرگ وی پیشنهاد بردن جسد به حوالی شهریار.

- خبر موضوع ابتدا تلفنی و سپس حضوراً (پس از 2 ساعت) به موسوی

**1-2 رضا روشن** بنا به دستور موسوی در این عملیات شرکت کرده و در صحنه حادثه تحت مسئولیت صادق قرار داشته

- ساعاتی مراقب سوژه قبل از ربایش بوده. بعد از ظهر 9 / 17 - صبح 9 / 18

- کمک به علی ناظری در جهت سوار کردن سوژه به اتومبیل با پوشش جلب

- پیاده کردن سوژه از اتومبیل و هدایت او به داخل ساختمان برای انجام قتل

- تتگ کردن طناب به دور گردن پوینده به منظور خفه کردن او

- کمک به حلق آویز کردن جسد برای اطمینان از مرگ وی

- کمک به سایرین در انتقال جسد به عقب اتومبیل

**3-1 علی ناظری** – شرکت او در این قتل به دستور آقای حقانی بوده - در صحنه تحت هدایت صادق بوده

- با کمک روشن سوژه را سوار ماشین کرده

- محل بهشت زهرا توسط او در اختیار عملیات گذاشته شده

- دست و چشم سوژه را به کمک روشن بسته

- هنگامی که روشن حلقه طناب را به دور گردن پوینده تتگ کرده بود دهان سوژه را با پارچه سفید گرفته

- حلق آویز کردن

- از محل بهشت زهرا تا جاده شهریار پشت ماشین بوده

#### **1-4 اصغر سیاح**

نامبرده بنا به درخواست صادق در عملیات شرکت کرده و در صحنه تحت مسئولیت وی قرار داشته و اقدامات ذیل را انجام داده:

- ساعاتی در تاریخ 9/8 از منزل سوژه مراقبت کرده – محل کار پوینده را شناسایی کرده

- وقتی ناظری و روشن پوینده را دستگیر می کنند ، اصغر اتومبیل ناظری را حرکت و به دنبال سایر نیروها می آید

- کمک به سایرین در حلق آویز کردن جسد



- کمک به سایرین جهت انتقال جسد به عقب اتومبیل

**1-5 خسرو براتی** - بنا به درخواست صادق در این عملیات شرکت کرده بود

- ساعاتی مراقبت از منزل و محل کار سوژه - قبل از ربایش ( 17، 18)

- رانندگی از محل ربایش سوژه تا بهشت زهرا

- کمک به سایرین در حلق آویز کردن جسد

- کمک به سایرین جهت انتقال جسد به عقب اتومبیل

- کمک به پایین گذاشتن جسد از اتومبیل

## اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی مورخ 1379/03/10

صفحه ی 1147 پرونده ی قتل های حکومتی

س- خطاب به مهرداد عالیخانی: کلیه اقداماتی که پس از انجام قتل های پاییز 77 داشتید را مشروحاً بیان نماید.

ج - حقیر به دلیل برخوردی که در مورخه 9/17(1377) با معاونت وقت امنیت آقای سرمدی پیدا کرده بودم در نظر داشتم بعد از قتل پوینده چند روزی در محل کارم حاضر نشوم، به همین جهت تلفن دستی خود را در محل کار از تاریخ 9/18 گذاشتم. موسوی از تاریخ 9/19 مجدداً تصمیم می گیرد قتل ها ادامه پیدا کند به همین خاطر در صدد دستیابی به من بر می آید از طریق تماس با ایرج آموزگار متوجه می شود من بعد از ساعت 19 با دو تن از منابع بر اساس قرار قبلی ملاقات دارم. موسوی از آموزگار می خواهد در وقت ملاقات حقیر با این دو منبع به تلفن همراه یکی از این دو منبع تماس بگیرد تا من با موسوی تماس بگیرم. حوالی ساعت 22:30 به هنگامی که من همراه این منبع و خسرو براتی در داخل ماشین بودیم و به سوی اکباتان حرکت می کردیم، تلفن منبع زنگ زد پشت خط آموزگار بود گفت: موسوی به طور جدی دنبالت می گردد و چند بار با من تماس گرفته زنگی به او بزن. از تلفن دستی این منبع با تلفن همراه موسوی تماس گرفتم. پرسید: کجایی؟ گفت: سریع فکر یک جلسه باش (منظور پیدا کردن جلسه ای از جمع مشورتی کانون بود). تا یک کار اساسی انجام دهیم. اشاره کرد اگر بشود در مراسم تشییع مختاری یا پوینده کاری کرد خوب خواهد شد. قبلاً در جلسه در منزل رضا روشن من و موسوی و ناظری بعد از حذف مختاری که هنوز پیدا نشده بود گفته شده بود که پس از کشف جسد

به هنگام مراسم (تشییع جنازه) مربوطه یا جمعی به رگبار بسته شوند یا اینکه در پایان مراسم چند نفری با چند تیمی که علی ناظری آماده می کند ربایش و به قتل برسند. ناظری اعلام آمادگی برای سه تیم کرده بود. محمد صفایی، روشن قدرت(؟)، حقانی در این تلفن به موسوی گفتم بر اساس اطلاعات داریوش شب گذشته پس از پیدا شدن جسد مختاری بعید است احدی از اینها جرات کند از منزل خارج شود. تاکید کرد کاری باید بکنید گفتم: خبر می دهم. با آموزگار صحبت کردم گفتم: حاج آقا تاکید بر ادامه کار دارد. فکر مشکل برای ما نیست. گفت: مثل اینکه دیوانه است. گفتم: اگر تماس گرفت بگو به من دسترسی نداری.

موسوی تا روز دوشنبه 9/23 دنبال من بود، دو شنبه شب به آموزگار زنگی زدم. پیغام حاج حمید صداقت و موسوی را به من داد. با موسوی تماس گرفتم قرار برای ساعت 23 روبرو منزلش گذاشتیم. مقام رهبری در این روز در دیدار عمومی به موضوع قتلها اشاره کرد و دست خارجیان را متصور دانسته بود. در دیدار با موسوی گفت: چرا سرکار نمی آیی فردا با صداقت می آییم دنبالت برگردی سر کار کلی کار داریم. گفتم: فعلاً کار شخصی دارم. نهایتاً پذیرفتم. حدود 12:30 به تاریخ 9/24 به همراه صداقت به منزل ما آمدند و پس از صرف نهار به وزارت آمدیم من کار جاری خود را شروع کردم. آقای موسوی 9/25 مسعود صالح را در وزارت ملاقات می کند که می پرسد: مسعود این قتل ها کار توست؟ او می گوید: نه. موسوی می گوید: من هستم. مسعود می گوید: من دنبال سر نخ بودم تا همکاری کنم. قول و قرار با موسوی می گذارد. و مسعود در این تاریخ نتایج اقدامات به عمل آمده توسط نهاد ریاست جمهوری و نیروی انتظامی پیرامون این قتل ها را به موسوی منعکس می کند. مسعود می پذیرد قتل نویسندگان را در استان ها را انجام دهد. نیروی لازم را خودش فراهم می کند. در ضمن می گوید اگر طی کار برای تیم ها گذرنامه لازم بود خودش می تواند به هر تعدادی لازم باشد صادر کند. (دایره صدور گذرنامه نیروی انتظامی زیر مجموعه معاونت اطلاعات است) موسوی باید بعد از این تاریخ هم دیداری با مسعود داشته زیرا آدرس گلشیری و تلفن او را روی کاغذ نوشته و به موسوی داده بود. موسوی تا چند روز قبل از دستگیری آنرا نزد خود داشت. موسوی ساعت 21 روز 9/25 مرا در خیابان بهشتی جنب (مهناز) دید. جریان ملاقات با مسعود صالح را بیان کرد از من خواست اطلاعات درباره سوژه های شهرستان تهیه و به وی بدهم موسوی بعد از قتل مختاری باز و گسترده عمل می کرد و به تعدادی برای مشارکت پیشنهاد همکاری کرد از جمله مصطفی تهرانی (مسئول امنیت استان خراسان) احمد عبادی - مهدی ریاحی - حمید جلالی - اخوان - محسنی - سید موسی ...

بعد از اینکه موسوی مساله طرح موضوع با مسعود را بیان داشت گفتم، نمی شناسم محمد صداقت (مدیر کل چپ) نظر مثبتی روی او حسین مهدوی (هر دو از پرسنل اداره التقاط) نداشته. او گفت دست او در رابطه با طرح الغدیر زیر ساطور من است. موسوی گفت او ماموریت است و از روز شنبه 9/28 آماده اقدام پیرامون آدرس ها خواهد بود اظهار داشت مهدی ریاحی نیز آماده همکاری است. تخصص اش زدن کارد است. بعد از قتل پوینده در چند نوبت از من آدرس نویسندگان جمع مشورتی را می خواست. می گفت این

آدرس ها را بده تا من خانم یکی از بچه ها را به چند گلفروشی بفرستم تعدادی گلدان تهیه و به آدرسها بفرستند. برای کار روانی روز پنج شنبه 9/26 قرار شد من و موسوی همدیگر را در اتوبان جهان کودک ملاقات کنیم تا عکس و آدرس سوژه های استان را به وی بدهم تا به مسعود صالح بدهد. از اصغر سیاح خواسته بودم: محمد تقی صالح پور (رشت) مسعود طوفان (شیراز) دو مورد مذکور را به موسوی دادم. تا تاریخ 9/26 موسوی پیگیر بود. قرار بود اصغر سیاح روز 9/27 دنبال من بیاید تا به وزارت برویم و کارها را انجام دهیم. موسوی آن روز وقتی سیاح آمده بود به من زنگ زد گفت: درّی با ما کار دارد. ساعت 9/30 قرار گذاشته بودند. به همراه هم به در منزل وزیر رفتیم. مهمان داشت مدتی بیرون صبر کردیم با تلفن خبر داد. داخل منزل شدیم در همان نقطه ای که جلسه 8/22 برگزار شده بود نشستیم. وزیر چند نگاه معنی دار به من کرد. معنی اش این بود که من چرا به این جلسه آمده ام. به نظر می آمد وزیر نمی خواهد حرف اصلی را بزند.

ناگهان از موسوی سوال کرد: با توجه به درگیری آمریکا بیها با عراق در این شرایط نمی شود کاری روی منافقین در عراق انجام داد؟ آقای موسوی گفت: خوب است آقا حمید را دنبال اینکار به اهواز بفرستید، در اینجا فشار را زیاد کرده و پیگیر کشف حوادث اخیر است. وزیر باز نظر داشت که حرفی نزنند. دوباره پرسید نمی شود کاری کرد؟ آقای موسوی گفت: التماس مدیر کل دارد، باید با خودشان صحبت کنید. من گفتم حاج آقا مساله حاج حمید جدی است. روز گذشته حدود ساعت 16:30 تا ساعت 19 با من حرف می زد موضوع را بسیار دست بالا گرفته. نظرش این است که کودتایی در کار است. آقای درّی گفت: همین جا نشسته بود و همین حرف را زد که بهش گفتم دیگر این حرف را نزن. من ادامه دادم بعد از مختاری که نیروی تئوریک کانون بود و پوینده که سازمانگر آنان محسوب می شد شیرین عبادی که وکیل یزدی، سبحانی و پیمان است و نیز خودش از اعضای برجسته کانون است در برنامه کار بعدی داریم و در نظر داریم با اسلحه او را بزنیم. وزیر اظهار داشت. اینها که کشته شدند آدمهای معروفی نبودند، بعد هم قرار بود یک بمبی بر سرشان زده بشه، یک رگباری به آنها ببندیم. مرگ یکبار شینون یکبار و تمام شود. این پیوستگی ها در قتل ها روی من فشار آورده، همه جا شورای عالی امنیت، هیات دولت و از طرف خاتمی تحت فشار هستم فعلاً دست نگه دارید تا بعد از رمضان. موسوی گفت: می خواستیم تعدادی گلدان تهیه به چند آدرس مربوط به این افراد بفرستیم با تسلیت، کار روانی است و همه متوجه می شوند در دسترس ضاربین قرار دارند. آقای درّی گفت: اینکار را بکنید طرح گلدان خوب است، گلدان ها را بفرستید. این کارها را بکنید تا بعد از رمضان. موسوی اشاره کرد پس اجازه بدهید موضوع شیرین عبادی را حداقل (با توجه به اینکه کارهایش انجام شده و مقدمات آن فراهم شده) انجام بگیرد. یک دفعه وزیر از جا بلند شد، لبخندی زد و گفت کاری بهشان نداشته باشید بگذارید روزه هایشان را بگیرند. موسوی در حین بلند شدن گفت اینها که روزه نمی گیرند وزیر گفت: باشد فعلاً تا بعد از رمضان کاری نداشته باشید. 20 دقیقه جلسه طول کشید حدود 10 صبح از منزل خارج شدیم.

در هر صورت بر اساس دستور درّی از این تاریخ کار تعطیل شد. روز یکشنبه 9/29 حدود ساعت 9 صبح درّی به تلفنچی دفتر خود (قائم پناه) می گوید به فلانی (موسوی) بگوید نزد وی بیاید می خواهم راجع به پرونده یک مناقصه صحبت کنم. موسوی می گوید وزیر بسیار عصبی بود. مرتب با دست محاسن خود را می کند و می گفت زودتر فکری بکنید، یک کیسی درست کنید.

آقای موسوی با صحبت هایی که با وزیر کرده بود خلاصه گفت یک نفر را پیدا کن بفرستیم به ترکیه آنجا یکی از منابع او را ببیند و در قالب یک سناریو وی را هدایت کند تا در ازای پول اقدام به کشتن مثلاً گلشیری نماید. قبل از اقدام نیروی انتظامی او را بگیرند طوری برنامه ریزی کن که ردی باقی نماند.

گفتم چه کسی قبول می کند، هر قدر پول هم داده شود. همکارانی که در این عملیات ها شرکت می کنند اطمینان دارند که وزارت عقبه آن است و الا هیچ آدم جاهلی حاضر نمی شود خودش را در این دردسر گرفتار نماید. کسی اینکار را می پذیرد که بداند اگر گرفتار شود وزارت ترتیبی خواهد داد که او سوخت و سوز نشود و بعد اگر دستگیر شود اصل ماجرا را خواهد گفت. من هیچ کس را نمی شناسم که صرفاً به خاطر پول به دنبال همچون ماجرای خطرناکی برود. خلاصه شدنی نیست. اصلاً وضعیت روحی من به صورتی در آمده که نمی توانم از اینجا به بعد قدمی بردارم. خود آقای درّی باید مساله را حل کند. آقای درّی به جهت دیدار فوق (با موسوی) از رفتن به بیت رهبری که در این روز 9/29 خواسته بودند کلیه مسئولان و مدیران وزارت نزد ایشان برسند خودداری کرده بود. در هر صورت آقای درّی در جلسه یکشنبه صبح 9/29 تاکید می کند زودتر فکری به حال موضوع کنید، من نمی توانم با مشاورانم مشورت کنم زودتر فکری بکنید. وزیر مجدداً موسوی را برای ساعت 19 مورخ 77/9/30 می خواهد موسوی خواست همراه او بروم. هر چه اصرار کردم قبول نکرد. نهایتاً قرار شد من هم همراه موسوی باشم. جلسه یاد شده در ساعت 19:30 در دفتر وزیر برگزار شد. (علت تاخیر جلسه آن بود که آقای پورمحمدی و جمع دیگری افطار با وزیر بودند).

ساعت 19:30 وارد شدیم، وزیر گفت: چه کردی؟ موسوی گفت: این صادق باید کاری کند این آدم و امکانات دارد. گفت: چکار می توانی بکنی. گفتم هیچی - سناریو ترکیه امر ناشدنی است. گفت: اگر این جوری باشد که در روند بازجویی کارها بیافتند (...). همه چیز گفته می شود. این طوری نیست که بخشی از آن را بشود حفظ کرد. اگر دستگیری پیدا شود موضوع جدی خواهد شد.

من گفتم اگر بخواهید دست ما را در دست یونسی بگذارید انتظار نداشته باشید چیزی نگویم. من همه چیز را در همان ساعت اولیه خواهم آمد (خواهم گفت). اگر مرا در صحنه دستگیر کردند می گویم ابروی وزارت را حفظ می کنم اما اگر دست ما را در دست یونسی بگذارید خواهیم گفت: به دستور شما بوده است. آنها هم دست بردار نیستند و تا انتها جریان را دنبال خواهند کرد. وزیر در مقابل صحبت موسوی گفت: بالاخره اگر اسمی هم از شما در بازجویی ها به میان نیاید ولی بحث مدیریتی شما می ماند. گفت قبول

دارم. گفتم: آخر ما برویم بگویم با چه مجوز قانونی و شرعی این کارها را کرده ایم. چرا نگوییم اصل ماجرا چیست؟ و شما دستور چنین کاری را داده اید. گفت: من گفته ام؟ گفتم: پس چه کسی به ما گفته؟ مگر می شود بدون دستور تشکیلاتی چنین جمعی درگیر این کار شوند. گفت: دیگر این حرف را پیش کسی نزن. یکدفعه گفت: اصلاً ماجرا در نیروی انتظامی روشن شده. آنها گفته اند: موسوی در وزارت اینکارها را می کند بعد هم رفته اند بیت آقا موضوع را گفته اند دیگر نمیشود کاری کرد. موسوی بلافاصله گفت من با مسعود صالح صحبت کرده ام. تا او را چک کنم همین موضوع را می توانم مطرح کنم و بگویم این صحبت من با او جهت جلب اعتماد وی بوده. موسوی افزود من خودم پاسخگوی آنچه شما می گوئید هستم.

وزیر گفت: آقا با آقای خاتمی صحبت کرده اند. زودتر یکی دو نفر را معرفی کنید تا بر اساس آن صحبتی که بین آقا و آقای خاتمی بوده مساله جمع و جور شود. آقا از آقای خاتمی خواسته سر و ته موضوع را هم بیاورند. من به وزیر گفتم: اگر موضوع معرفی و دستگیری پیش بیاید دیگر مساله جمع شدنی نیست. گفت: من با تو کاری ندارم من هم بیرون رفتم. موسوی 10 دقیقه بعد از من بیرون آمد و در آن مدت ادامه همان صحبت ها را داشت. در تاریخ 77/10/2 وزیر موسوی را مجدداً می خواهد از وی در خواست می کند که به جلسه ای با حضور آقایان: کاظم، پور محمدی، شفیعی و خزایی بود برود و ضمن طرح موضوع راه حلی برای مساله پیدا کند. موسوی بعد از دیدار با وزیر از همانجا نزد افراد یاد شده می رود. در جلسه اظهار می دارد حاج آقا از من انجام چنین کاری را خواسته. من هم انجام دادم شفیعی سوال می کند وزیر مورد به مورد اسم داده یا یک چیز کلی گفته است. موسوی پاسخ می دهد حاج آقا مورد به مورد اسم سوژه ها را گفته است.

سپس بحث می شود آیا حاج حمید (معاونت وقت امنیت) را در جریان قرار دهند یا خیر که نظر جلسه بر این بوده چون آقای خاتمی به زودی موضوع را به ایشان خواهد گفت لذا بهتر است موسوی برود شرح جریان را بگوید. شفیعی خطاب به موسوی می گوید مساله دستگیری پرسنل منتفی است چون با اینکار انقلاب محکوم خواهد شد. آقای موسوی در دیدار دیگری با آقای خزائی (مسئول دفتر وزیر) تا قبل از دستگیری داشته که از موسوی خواسته بود نزد آقایان دستغیب برود و از آنها بخواهد چنانچه ماجرا پیگیری شد حکم به قتل رساندن این افراد را بدهند. موسوی به خزائی می گوید آنها مسئولیت چنین کاری را نمی پذیرند چون اخیراً به حمایت از خاتمی نامه داده اند. روز 10/3 حدود ساعت 17 حاج حمید مرا خواست که شرح جلسه را دادم اما تاکید کردم در عملیات نقشی نداشتم و کار را موسوی دنبال کرده است. یکشنبه 10/6 در دیدار با حاج کاظم هم همین را تاکید کردم. موسوی پس از پایان جلسه 77/10/2 با آقایان شفیعی، پورمحمدی، خزائی و کاظم وقتی به اتاق من آمد گفت: اینها می خواهند با پیدا کردن بهانه ای آقای درّی را کنار بگذارند. حاج آقا یک چیز کلی گفته یا مورد به مورد سوژه ها را داده است گفتم: اسامی سوژه ها را داده است. من در دیدار با حاج حمید و کاظم و معین و ... گفتم وزیر دستورخاص راجع به این افراد داده. در پایان دیدار حاج کاظم از من خواست به اتاق او

بروم. از روی تلفن آقای نیازی فهمیدم بحث دستگیری ما باید قبل از 77/10/6 مطرح بوده باشد و وزارت در حال این دست و آن دست کردن موضوع است.

من از نزد حاج کاظم به محل کارم بازگشتم پس از 1/5 ساعت سعید اسلامی به تلفن دستی من زنگ زد و خواست سریعاً به منزل او در خیابان پاسداران بروم. بسیار تعجب کردم که چطور در این شرایط مرا به خانه خود دعوت کرده است. کمی قبل از اذان مغرب رسیدم سعید اسلامی گفت: درّی به اتاق من آمده بود و سوال کرد تو (منظور اسلامی) چقدر فکر می کنی صادق دستش در این کارها باشد. که من گفتم اطلاعی ندارم. اما باید بگویم من قبلاً چند جلسه با آقای درّی صحبت کرده بودم لذا تردید نداشتم که بخواهد برای تحقیق از شخصی مانند سعید اسلامی استفاده کند و اسلامی در صدد است به من القا کند تا این لحظه هیچ چیز از ماجرا نمی داند و از مورخه 77/10/6 از طریق درّی نسبت به مشارکت من در قتل ها اطلاع پیدا کرده. علی رغم اطمینان صد در صد من به اسلامی به دلیل صحنه سازیها بی که آقای درّی شروع کرده بود تصمیم گرفتم چیزی بیش از آنچه به حاج حمید گفته بودم نگویم.

از جلسه 8/22 و دستور درّی برای حذف افراد مشخص گفتم. به اسلامی گفتم من بعد از جلسه 8/22 به موسوی مطرح کردم خودم را درگیر این مساله نمی کنم ولی ظاهراً موسوی خودش موضوع را دنبال کرده و از چهارشنبه 77/10/2 من شنیده ام چند جا رفته و مسئولیت این کارها را پذیرفته است ولی من به هیچ عنوان درگیر با این کارها نبوده ام و به حرف درّی عمل نکرده ام.

اسلامی گفت: چرا این موسوی قبول کرده به او بگو حتی اگر توی چشمهایش هم گذاشت قبول نکند از تو خاطر جمع است که دستت توی کار نبود به آن هم بگو هیچ چیز را قبول نکند. نکته ای که باعث شد من یقین کنم سعید اسلامی از درگیر شدن من در این قتل ها اطلاع دارد این بود که ناگهان گفت: به وزیر گفته ام نگران صادق نباشید این از سن 17-18 سالگی درگیر بازجویی بوده اینکاره است میدانند چکار کند وقتی سعید این مطلب را گفت به وی مطرح کردم اصلاً اینطوری نیست من اگر پام به سازمان قضایی کشیده شود چیزی را نمی توانم حفظ کنم. امکان ندارد بشود بخشی از موضوع را حفظ کرد و بقیه را ناگفته گذاشت چون من که تنها نیستم حداقل موسوی مدعی است به دستور وزیر و بر اساس همان جلسه 77/8/22 اینکارها را انجام داده و من در آن جلسه حضور داشته ام. فقط می توان قدری موضوع را عقب انداخت اما انکار غیر ممکن است.

رنگ چهره سعید تغییر یافت گفت: ببین صادق حالا اگر یک وقت رفتی مراقب باش به کارهای گذشته اشاره نکنی حداقل به آن کارها کار نداشته باش. گفتم: من که نمی خواهم برای خودم پرونده درست کنم اما سازمان قضایی وقتی سر نخ دستش بیاید تا هر کجا که بخواهد می کشد. موضوع دست متهم نیست و لذا اگر دستگیری پیش آید معلوم نیست کار کجا می کشد. سعید اسلامی با صورتی

برافروخته از جا برخاست، لباس گرمکن پوشیده بود. گفت: میروم لباسم را عوض کنم و با حاج آقا صحبت کنم. منم خارج شدم، بهر حال بنظر می رسد که آقای درّی در نظر داشته طی صحبت با سعید اسلامی این دو موضوع را مطرح کند.

1- القاء کند اسلامی تا این تاریخ در جریان هیچ چیزی قرار نداشته

2- بواسطه اسلامی (به علت علاقه ای که به اسلامی داشتم) بخواهد من منکر نقش خویش در کار عملیات ها شوم یا اینکه حداقل موضوع را به درّی ربط ندهم و سر و ته قضیه را خودم هم بیاورم.

سعید اسلامی روز 77/10/7 تلفنی گفت با وزیر صحبت کردم گفته به صادق بگو نگران چیزی نباشد اتفاقی نمی افتد.

روز 77/10/8 تلفن چی وزیر تماس گرفت گفت حاج آقا گفته نزد ایشان برویم ولی من گفتم کاری ندارم و گوشی را قطع کردم.

در تاریخ 77/10/9 توسط معاونت حفاظت بازداشت شدم به منزلی که از قبل تدارک کرده بودند منتقل شدم و آقای موسوی نیز از چند ساعت قبل به آنجا آورده شده بود در تاریخ 77/10/10 آقای نیازی به این منزل برای تفهیم اتهام آمد. بنا به درخواست قبلی که من از حاج کاظم کرده بودم قرار شد به سازمان قضایی منتقل تا از آنجا به بازداشتگاه روانه شوم که در نهایت به ندامتگاه حشمیتیه انتقال پیدا کردم.

آقای موسوی همه جزئیات حوادث قتل ها را شفاهاً در تاریخ 77/10/10 و کتباً در مورخ 77/10/12 برای آقای نیازی گفته و نیز نوشته بودند و قضایا در ابعاد مختلف نسبتاً برای آقای نیازی روشن بود و اشراف لازم را داشتند. فقط برای تعیین تکلیف الباقی افراد شرکت کننده در قتل ها اطلاعات دقیق تر را لازم داشتند. من شفاهاً پذیرفته بودم در قتل ها مشارکت داشتم ولی از کتبی کردن اطلاعات خودداری کردم و این مساله روزها ادامه داشت. برایم مسلم بود آنچه بدرد بزرگان می خورد با اطلاعات موسوی و نیز برخی دیگر از افراد به مراتب فرا تر از آن که قابل استفاده مسئولین باشد بدست آقای نیازی رسیده و اعترافات من ممکن است برای بسیاری از پرسنل مساله ساز باشد لذا به شرح عملیات ها نمی پرداختم. آقای نیازی هم خشونت به خرج نمی دادند و بسیار راحت و آرام بودند و با محبت با حقیر برخورد می کردند و در حقیقت همه چیز را بر عهده خودم گذاشته بودند و فشاری در کار نبود.

در تاریخ 77/10/27 آقای نیازی تعدادی سوال در خصوص نحوه و چگونگی عملیات مطرح کردند من مجدداً بصورت مکتوب هرگونه نقش خویش در عملیات ها را رد کردم. سوال کردند حضری با آقای درّی مواجهه حضوری داده شوید؟ گفتم: نه. پرسیدند چرا؟ گفتم: آدم مجتهد و پیرمردی است، آدمی است که ظاهراً تا هم اکنون چیزی را قبول نکرده و همین کار را در حضور من نیز تکرار خواهد کرد و از کار خود خجل خواهد شد. چیزی عوض نمی شود فقط وی آزرده خاطر خواهد شد. او از همان ابتدا تصمیم

خود را گرفته و تا آخر راه همین را دنبال می کند. و این کار کارگشای ما نخواهد بود. آقای نیازی هم اصرار نکردند و دستور دادند مرا به زندان حشمتیه بازگردانند. در تاریخ 77/10/29 از ساعت 20 نیازی به زندان حشمتیه آمدند و صحبت کردند و اظهار داشتند من دیروز پیش درّی بودم و گفتم صادق حاضر به مواجهه حضوری نیستند که وزیر گفت: این بچه ها با طناب من به داخل چاه رفتند و من در روز قیامت نمی توانم پاسخ گو باشم. من نگفتم بروند اینها را یکی یکی بکشند گفتم اگر بشود اینها را یک جا جمع کرد و یک بمبی بر سرشان زد - یک رگباری بسته شود. شما هم هر چه می خواهید به مردم بگویید از نظر من مساله ای نیست. آقای نیازی اشاره کردند مطلبی که دیشب درّی گفته تا الان جز من کسی نمی داند از حالا به بعد دیگر بحث آخوند بودن درّی مطرح است. من به شدت زیر گریه زدم و به نیازی گفتم: از الان به بعد حاضرم هرگونه همکاری برای حفظ ایشان انجام بدهم. نیازی گفت: من فردا مصاحبه دارم، می خواهم راجع به پرونده با صدا و سیما گفتگو کنم راجع به عملیات ها باید چیزی بگویم یک قدری (کارهای) صورت داده را صورت بده تا در مصاحبه اشاره کنم گفتم حاضرم یک کیس برای اینکار درست کنم تا هم شما اشاره کنید و هم درّی از زیر ضرب خارج شود و همه مسئولیت به دوش من و یکی از منابع قرار گیرد در این رابطه مضمون سناریویی که ارائه دادم با مطالبی که موسوی در طول بازداشت اشاره کرد و عین واقعیت بود تفاوت زیادی داشت. آقای نیازی در خصوص نحوه عملیات ها در مصاحبه 10/30 به همین سناریوی ساختگی پرداخت و اشاره کردند یکی از فعالین جریان فروهر با نیروی عمل کننده همکاری داشته از عوامل خارجی ردّی در این قضایا بدست آمده (دو نفر افغانی) مطرح کردند یک دستگاه فولکس واگن که شیرینی فروشی ها از آن استفاده می کردند برای ربایش و به قتل رساندن افراد استفاده گردید در مصاحبه بیان کردند نیروهای عملیاتی با بهانه قرار دادن فیلمبرداری از منزل فروهر این زن و شوهر را از یکدیگر جدا و سپس به قتل رساندند سناریوی فیلمبرداری سبب می شد استفاده از حکم جعلی برای بازرسی منزل و پوشش آگاهی تغییر یابد. بهر حال روز بعد ساعت 8:5 تاریخ 10/30 قبل از انجام مصاحبه خدمت ایشان رفته و دیگر نکات تکمیلی کیس را ارائه کردم آقای نیازی اعتراف درّی در تاریخ 10/28 را بعداً به آقایان قوام - بابایی و (بازجو های عالیجناب) .... منتقل کرده بودند. پس از 11/21 که درّی از وزارت استعفا می کند آقای قوام با من صحبتی داشتند ایشان در آن مقطع اطمینان داشت امر آقای درّی بودند و به دنبال دستیابی به افراد بعد از درّی قرار داشتند می گفتند پرونده ملی و جدی است همه نظام تصمیم گرفته اند هر چه هست روشن بشود. آقا تصمیم خواهند گرفت با دست اندرکاران در هر سطح قوه قضائیه چگونه برخورد کنند. خلاصه صحبت آقای قوام آن بود که درّی مسئول بوده باید روشن شود و من تحت سوال بودم که چه کسی در بالای درّی قرار دارد یک بار هم برای قوام قسم خوردم که اطلاعی ندارم ایشان گفتند قسم نخور از تو تا بزرگترتان درّی قسم دروغ می خورید. من در تمدید قرار بازداشت 78/2/12 ضمن اعتراض به تمدید قرار به اعتراف آقای درّی نزد نیازی مبنی در جریان بودن او در امر قتل ها اشاره کردم و در بازجویی 78/4/9 به این امر توجه دادم در این تاریخ مجتبی بابایی بازجویی من گفتند درّی حرفش را پس گرفته گفته من آن زمان وزیر بودم محضوراتی داشتم الان ندارم و از دست شما (موسوی و من) به سازمان



قضائی شکایت کرده. شما تازه پس از محاکمه باید جوابگوی شکایت درّی باشید که آبروی این بیچاره که قبل از انقلاب در زندان بوده و پس از آن اینهمه زحمت کشیده را بردید آقای خاتمی از او عذرخواهی کرده و کارهای شما نتیجه عکس داده بعد از 78/2/21 بازجویان اجازه نمی دادند که دیگر نام درّی به میان آید و ذکر نام ایشان در کنار حوادث پائیز 77 موجب تعزیری شد که من تا تاریخ 78/5/17 به حقیقت موضوع اشاره کردم ولی بعداً به درخواست بازجویان (قوام - بابایی - نیاکان - آزاد) سعید اسلامی را جایگزین آقای موسوی کردم و در تاریخ 78/5/28 به صورت مکتوب سعید اسلامی را امر قتل ها معرفی کردم که حقیقت امر این بود.

## اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی 1379/4/8

(س): در خصوص قتل فروهر، پوینده، مختاری، خاتم اسکندری بیان کنید.

(ج): در پی نشست مورخ 77/8/22 بر اساس چارچوبی که آقای درّی مشخص کردند قرار شد جمعی از فعالین سیاسی لائیک بطور علنی ترور شوند و مسئول پیگیری آقای موسوی بودند. موسوی در هیچکدام از صحنه های عملیات حضور نداشتند و من به عنوان رابط معرفی شدم. نیروهای عمل کننده از دو معاونت وزارت به نام امنیت و اطلاعات مردمی بوده است. در معاونت امنیت از نیروی 4 اداره کل در امر قتل ها شرکت داشته اند. در معاونت اطلاعات مردمی اداره کل پشتیبانی عملیاتی در کار بوده اند.

ذیلاً مشخصات هر فرد با موقعیت و جایگاه شغلی مورد اشاره قرار می گیرد:

**1- موسوی** - قائم مقام معاونت امنیت و مدیرکل بررسی معاونت امنیت نامبرده برای به قتل رسیدن داریوش فروهر و پروانه اسکندری از آقای حمید رسولی و اینجانب استفاده کرده حمید رسولی مدیر کل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت بوده و حقیر در اداره کل چپ اشتغال داشته ام. ایشان برای به قتل رسیدن محمد مختاری و پوینده از آقای حقانی از رضا روشن و من استفاده کرده. بدیهی است هر یک از افراد یاد شده غیر از رضا روشن. جمعی نیرو تحت مسئولیت خود داشته اند که قتل ها را به وسیله آنها را انجام داده اند اما بطور مشخص آقای موسوی برای حذف 4 نفر یاد شده دستور خود را به این افراد داده است.

**2- صادق** - پرسنل معاونت امنیت اداره کل چپ مسئول - مسئول اداره چپ نو بوده است. موسوی پس از صحبت با رسولی در تاریخ 8/24 مرا به مسئول اداره عملیات امنیت به نام عزیزپور به عنوان رابط خود معرفی کرد اینجانب در هر سه صحنه حادثه که 4 فقره قتل در آن صورت گرفته حضور داشتم و نقش رابط موسوی را در امر اطلاع رسانی، ساماندهی تیم(ها) و نظارت بر عملیات ها عهده دار بودم.

**3-حمید رسولی** – مدیر کل پشتیبانی – عملیاتی معاونت امنیت او به درخواست موسوی به محمد عزیزپور- مسئول اداره عملیات

امنیت – دستور داده نیروهای اداره عملیات داریوش و پروانه را به قتل برسانند در تاریخ 8،77/08/30 نفر (هشت نفر) از زیر

مجموعه اداره کل تحت مسئولیت رسولی در انجام دو قتل شرکت داشتند به آنها اشاره خواهد شد.

**4-محمد عزیزپور** – پرسنل معاونت امنیت – مسئول اداره عملیات آن معاونت . وی به 7 نفر از پرسنل تحت امر خود به نام محسنی

(ضارب فروهر) جعفرزاده (ضارب پروانه) هاشمی (مسئول بیهوشی مقتولین) فلاح (سر تیم عملیات) صفایی، محمد اثنی عشر و

مسلم دستور انجام دو قتل مذکور را داده و افراد یاد شده عمل کرده اند.

**5-آقای حقانی** مدیر کل پشتیبانی عملیاتی – معاونت اطلاعات مردمی. ایشان به درخواست موسوی به آقای علی ناظری مسئول اداره

ی عملیات معاونت اطلاعات مردمی دستور داده تا در دو قتل مختاری و پوینده شرکت نماید و امکانات موجود در اداره را در اختیار

قرار دهد.

**6-علی ناظری** – مسئول اداره عملیات معاونت اطلاعات مردمی بوده که به دستور حقانی (مسئول مستقیم او) در دو فقره قتل مختاری

و پوینده در تاریخ 9/12 و 9/18 شرکت کرده.

**7-رضا روشن** – کارشناس اداره کل التقاط بوده او به دستور موسوی در قتل مختاری و پوینده شرکت نموده و مباشر قتل دو فرد

یادشده می باشد. (تنگ کردن طناب به گردن آنها)

**8-محسنی** – پرسنل معاونت امنیت و شاغل در اداره عملیات به دستور مسئول مستقیم (عزیزپور) در دو قتل داریوش فروهر و

پروانه اسکندری شرکت داشته. در صحنه عملیات تحت مسئولیت سر تیم (معین شده از سوی عزیزپور) به نام فلاح بوده. فلاح کارد

را به دست محسنی داده تا به پروانه اسکندری بزند.

**9-جعفرزاده** – پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم او) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری

شرکت کرده. من شنیدم او ضارب پروانه اسکندری بوده

**10-فلاح** – پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت . او به دستور عزیزپور در انجام قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده در صحنه

عملیات سر تیم 7 پرسنل شرکت کننده بوده. تقسیم کار در صحنه به عهده وی بوده.

**11-مسلم** – پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت. به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده.

**12-هاشمی** – پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده و مسئولیت کار بیهوشی را داشته و تحت مسئولیت فلاح بوده.

**13-صفایی** – پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت بوده، به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر – اسکندری شرکت کرده – در کار بیهوشی اسکندری کمک هاشم بوده

**14-محمد اثنی(اثنی عشق)** – پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت نموده.

**15-اصغر سیاح** – پرسنل اداره کل چپ – طی درخواست من در قتل پوینده تحت هدایت اینجانب بوده

**16-خسرو براتی** - منبع اداره چپ بنا به درخواست من در قتل پوینده و مختاری شرکت داشته و راننده بوده

در ذیل مشخصات افراد دیگری که در جریان قتل ها قرار گرفته بودند اما فرصت و زمینه استفاده از آنان میسر نگردید می آید:

**1-مهدی ریاحی** – پرسنل معاونت اطلاعات خارجی – اداره کل عملیات ویژه

**2-مصطفی تهرانی** – مسئولیت امنیت استان خراسان

**3-مسعود صدرالاسلام** – معاونت وقت اطلاعات نیروی انتظامی

**4-اخوان** – پرسنل اداره کل التقاط

**5-احمد عبادی** - پرسنل اداره کل التقاط

**6-سید موسی** – پرسنل اداره کل بررسی در معاونت امنیت

**7- محسنی** - پرسنل اداره کل بررسی در معاونت امنیت

**8- حمید جلالی** - پرسنل اداره کل بررسی در معاونت امنیت

**9- محمد صفایی** - پرسنل معاونت اطلاعات مردمی - اداره شنود تحت مسئولیت حقانی

**10- ایرج آموزگار** - پرسنل معاونت امنیت- اداره چپ نو

**11- امیر(امید) اکبری** - پرسنل معاونت امنیت- اداره چپ نو

**12- منبع عزیز غفاری** با نام مستعار (مهدی) از منابع اداره چپ نو

**13- منبع احمد افقهی (داریوش)** از منابع اداره چپ نو

**14- شهرام ناصری (ریاحی)** از منابع اداره چپ نو

مهدی ریاحی - مصطفی تهرانی - مسعود صدر الاسلام - اخوان - احمد عبادی - سید موسی - محسنی - حمید جلالی - آموزگار - امیر(امید) اکبری - منابع غفاری ، افقهی مستقیماً با موسوی برخورد داشته و در انتظار بودند تا هر کاری به آنها واگذار شود که بعضاً نیز مانند آموزگار، اکبری ، منابع غفاری و افقهی کارهایی برای این عملیات انجام دادند. شهرام ناصری از موقعیت موسوی خیر نداشت اما می دانست من تحت نظر یکی از مسئولین وزارت درگیر با این کارها هستم. با این احتساب حدود 30 نفر در جریان امر قرار داشتند : 26 نفر وزارتی بوده و تنها 4 نفر از منابع و همکاران در این رابطه قرار گرفتند. اینها نمی توانستند در یک گوشه از اداره تحت عنوان محفلی فعالیت کرده باشند و برای به قتل رساندن 4 شهروند عادی (بدون محافظ) عمل کنند. اگر چنانچه قرار بود بدون مجوز شرعی و عملیاتی اقدام شود به راحتی امکان آن بود توسط دو یا سه همکار عملیاتی (غیر وزارتی) این کار صورت پذیرد و بنا به ملاحظات حفاظتی از دامن زدن اینکار در داخل وزارت (آن هم با آن سیستم حفاظتی که دارد) اجتناب ورزید. کمتر دیده شده برای یک کار عملیاتی یک چنین نیرویی سازماندهی شده باشد زیرا برای کارهای عملیاتی همواره سعی می شود با حداقل نیرو موضوع را پیگیری نمایند تا مبادا قبل یا در حین انجام موضوع درز پیدا کند. پس چطور می شود اگر اینکار قرار بوده سر خود انجام شود که طبیعتاً احتمال خطر داشته در این چنین سطح گسترده ای توسط موسوی دامن زده شود. او نزدیک به 20 سال سابقه کار عملیاتی (داشته)....

پایان بخش پنجم